



نشر قطره

# جادوی زبان

دکتر سیروس شمیسا



نشر قطره

سلسله انتشارات - ۲۲۰۵

ادبیات - ۲۶۴

---

|                       |                                        |
|-----------------------|----------------------------------------|
| سرشاه:                | شمیسا، سیروس. ۱۳۲۸ -                   |
| عنوان و نام پدیدآور:  | جادوی زبان / سیروس شمیسا               |
| مشخصات ناشر:          | تهران: نشر قطره، ۱۴۰۱                  |
| مشخصات ظاهری:         | ۲۴۸ ص                                  |
| فروست:                | سلسله انتشارات - ۲۲۰۵. ادبیات - ۲۶۴    |
| شابک:                 | ۲ - ۰۳۰ - ۳۰۸ - ۶۲۲ - ۹۷۸              |
| وضعیت فهرست‌نویسی:    | فیا                                    |
| یادداشت:              | کتابنامه                               |
| موضوع:                | فارسی - مترادف‌ها و متضادها            |
| موضوع:                | Persian Language-Synonyms and Antonyms |
| موضوع:                | فارسی / Persian Language               |
| موضوع:                | ادبیات فارسی / Persian Literature      |
| رده‌بندی کنگره:       | PIR ۲۹۳۱                               |
| رده‌بندی دیویی:       | ۴۶۳                                    |
| شماره کتاب‌شناسی ملی: | ۸۸۶۲۳۰۴                                |

---

نشر قطره از برجسب برای تغییر قیمت استفاده نمی‌کند.

تمامی حقوق محفوظ است.

تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان شیخ‌لر، کوچه بنفشه، پلاک ۸

تلفن: ۳-۵۱۳۳۹۷۸۸

# جادوی زبان

دکتر سیروس شمیسا



نشن ققطره

---

## جادوی زبان

دکتر سیروس شمیسا

صفحه آرا: ژیلای پی سخن

طراح جلد: مهسا ثابت دیلمی

چاپ اول: ۱۴۰۱

چاپ: ثمین

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

بها: ۱۰۲۰۰۰ تومان

## فهرست مطالب

|    |                                |
|----|--------------------------------|
| ۱۱ | پیشگفتار.....                  |
| ۱۳ | فصل اول: کلیات .....           |
| ۱۳ | منطق زبان .....                |
| ۱۵ | قدرت جادویی کلمه، نام.....     |
| ۱۹ | تخلّص.....                     |
| ۲۱ | شاعر یا ساحر؟.....             |
| ۲۳ | کلمات مقدّس و جادویی .....     |
| ۲۴ | حروفیه .....                   |
| ۲۵ | سرودن یا ساختن.....            |
| ۲۶ | محل اعمال جادو.....            |
| ۲۸ | دوزبان.....                    |
| ۲۹ | زبان ادبی .....                |
| ۳۰ | استقلال زبانی.....             |
| ۳۳ | نسبیت و جبریت زبانی .....      |
| ۳۴ | عقاید بنجامین لی وُرف.....     |
| ۳۷ | ملاحظات در باب نظریه وُرف..... |

|    |                              |
|----|------------------------------|
| ۴۰ | فکر و زبان                   |
| ۴۰ | معنی افشانی                  |
| ۴۲ | نظریه نظم                    |
| ۴۳ | دو نوع اصلی جادو             |
| ۴۴ | زبان و معنی                  |
| ۵۱ | معنی معنا                    |
| ۵۳ | فصل دوم: بدیع                |
| ۵۴ | تناسب                        |
| ۵۴ | ایهام و ایهام تناسب          |
| ۵۷ | ایهام تناسب های پنهان        |
| ۶۰ | ایهام ترجمه                  |
| ۶۰ | ایهام (یا جناس) تبادر        |
| ۶۲ | ایهام دوگانه خوانی           |
| ۶۲ | آپوریا                       |
| ۶۴ | قلب                          |
| ۶۶ | نمونه های معنی آفرینی با قلب |
| ۶۷ | ماده تاریخ                   |
| ۶۷ | تناسب بین اجزاء کلمات        |
| ۶۸ | تداعی معانی                  |
| ۶۹ | موسیقی کلمات                 |
| ۷۰ | برجسته سازی                  |
| ۷۱ | تصرف ذهن، غلط خوانی          |
| ۷۲ | سوگند نورانی وصال            |
| ۷۳ | بدیع اساطیری                 |
| ۷۴ | برساخته های لغوی             |

|                                        |     |
|----------------------------------------|-----|
| فصل سوم: کلمات محتمل الضدین.....       | ۷۷  |
| کلمات متضاد.....                       | ۷۷  |
| قلب.....                               | ۸۱  |
| تضاد.....                              | ۸۱  |
| فصل چهارم: ریشه لغات.....              | ۸۵  |
| فرامرز.....                            | ۸۷  |
| پرستش.....                             | ۸۸  |
| فَرَوَهَر.....                         | ۸۸  |
| خسرو.....                              | ۸۹  |
| بُرنا.....                             | ۹۰  |
| نهادن.....                             | ۹۰  |
| زمان.....                              | ۹۱  |
| نواختن.....                            | ۹۱  |
| فیروزه.....                            | ۹۲  |
| آراستن.....                            | ۹۲  |
| گشتاسب.....                            | ۹۲  |
| سایه.....                              | ۹۳  |
| تخیل مشترک.....                        | ۹۴  |
| استنباط.....                           | ۹۴  |
| توقی.....                              | ۹۵  |
| روزافزون.....                          | ۹۶  |
| ریشه‌شناسی مغلوط.....                  | ۹۷  |
| ریشه‌شناسی‌های محی‌الدین ابن عربی..... | ۹۹  |
| فصل پنجم: شعبده‌بازی‌های زبانی.....    | ۱۰۱ |
| خیف.....                               | ۱۰۱ |
| ذو بحرین.....                          | ۱۰۱ |

|     |                           |
|-----|---------------------------|
| ۱۰۲ | ذواللسانین                |
| ۱۰۳ | رقطا                      |
| ۱۰۳ | انواع جناس قلب            |
| ۱۰۳ | قهقرا                     |
| ۱۰۵ | فصل ششم: تصادفات زبانی    |
| ۱۰۶ | آمون / آتون               |
| ۱۰۶ | تجربه سوررئالیست ها       |
| ۱۰۷ | شعربی معنی                |
| ۱۰۸ | غلط خوانی                 |
| ۱۱۰ | قصد خود آگاه، ناخود آگاه  |
| ۱۱۰ | تصادف های معنی دار        |
| ۱۱۱ | فصل هفتم: خاطره پنهان     |
| ۱۱۲ | روابط بینامتنی            |
| ۱۱۳ | روانکاوان و زبان          |
| ۱۱۶ | نمونه‌یی از نیچه          |
| ۱۱۷ | دریای سامسارا             |
| ۱۱۸ | آیین مهر و تقدس خورشید    |
| ۱۱۸ | پله و نردبان و پایه       |
| ۱۱۹ | شمس                       |
| ۱۲۲ | خرگه خورشید               |
| ۱۲۳ | اسطوره آفرینش             |
| ۱۲۸ | سیمرغ                     |
| ۱۲۹ | آیه                       |
| ۱۳۰ | عقاب آهنین                |
| ۱۳۱ | فصل هشتم: ناخود آگاه متون |
| ۱۳۱ | ناخود آگاه                |

|          |                                |
|----------|--------------------------------|
| ۱۳۲..... | ناخودآگاه متون                 |
| ۱۳۳..... | دو نوع متن                     |
| ۱۳۵..... | تئوری متن                      |
| ۱۳۶..... | سرکوب معنی                     |
| ۱۳۷..... | خورشیدسواران                   |
| ۱۳۸..... | کردگار بلند                    |
| ۱۴۰..... | سلطان یک سواره گردون           |
| ۱۴۱..... | مرغ روح                        |
| ۱۴۱..... | سروش                           |
| ۱۴۲..... | همپرسگی داناگ                  |
| ۱۴۳..... | Upa                            |
| ۱۴۴..... | خورشید روشن روان               |
| ۱۴۵..... | تلاقی خودآگاه و ناخودآگاه      |
| ۱۴۶..... | دزدان عرب                      |
| ۱۴۶..... | مار و سرو                      |
| ۱۴۷..... | ترجمه اسطوره به زبان           |
| ۱۴۷..... | ناخودآگاهی جمعی                |
| ۱۴۹..... | تأویل                          |
| ۱۵۱..... | فصل نهم: گزینش                 |
| ۱۵۴..... | تعقیب لغات در لغتنامه‌ها       |
| ۱۵۵..... | نورمن هالند: روانکاوی و واژگان |
| ۱۶۱..... | ملاحظات دربارۀ این مقاله       |
| ۱۶۳..... | داستان نقد روانکاوانه          |
| ۱۷۱..... | هملت                           |
| ۱۷۴..... | حافظ                           |
| ۱۷۵..... | دربارۀ نقد نو                  |

|     |                                 |
|-----|---------------------------------|
| ۱۷۷ | فصل دهم: جادوی زبان در شعر فروغ |
| ۱۷۷ | فتح باغ                         |
| ۱۸۸ | دیدار در شب                     |
| ۲۰۱ | فصل یازدهم: زبان روح            |
| ۲۰۱ | ادبیات و اساطیر                 |
| ۲۰۳ | زبان تصویری                     |
| ۲۰۴ | هماهنگی زبان و معنا             |
| ۲۰۷ | مجاز                            |
| ۲۰۸ | تشبیه                           |
| ۲۱۰ | استعاره                         |
| ۲۱۳ | تراحم استعاره‌ها                |
| ۲۱۴ | جهان استعاره بنیاد              |
| ۲۱۷ | استعاره مفهومی لیکاف            |
| ۲۱۸ | شبکه جهانی سمبولیسم             |
| ۲۲۱ | رؤیا اندیشی بر مبنای سمبل       |
| ۲۲۴ | پارادوکس                        |
| ۲۲۹ | فصل دوازدهم: انواع جمله         |
| ۲۲۹ | جملات اتمی و مولکولی            |
| ۲۳۰ | جملات انشایی                    |
| ۲۳۱ | جملات اجرایی                    |
| ۲۳۳ | فهرست گزیده منابع               |
| ۲۳۹ | نامنامه                         |

## پیشگفتار

پاکنویس و تنظیم یادداشت‌های این کتاب را چند بار آغاز کردم و آخرین بار سال ۱۳۸۹ بود که قسمت اعظم آن را تنظیم کردم، اما هر بار به علتی کار متوقف شد و رشته امور از هم گسیخت. تا این بار که عزم را جزم کردم که همین مقدار را پاکنویس و تنظیم کنم و گرنه اورا قم از این هم پراکنده‌تر خواهد شد. حقیقت این است که بسیاری از مطالب این کتاب همراه با نمونه‌های بیشتر در کتاب‌های دیگر من هم به نحوی آمده است<sup>۱</sup>، لذا چندان به مقدمات نپرداختم یا مطالب را طول و تفصیل ندادم، عمده هدف من این بود که مفهوم کلی جادوی زبان را که باعث ارتباطات متعددی در بین کلمات - چه پنهان و چه آشکار - می‌شود توضیح دهم. متن ادبی متنی است مبتنی بر تداعی معانی‌های دور و دراز که با گذشت زمان مقداری از آن تداعی‌ها محو می‌شود اما تداعی‌های جدیدی به آن افزوده می‌شود مثل دیوان حافظ یا بوف کور هدایت. اگر خواننده با این مفهوم آشنا شود خود کارکرد جادوی زبان را در متون ادبی و مذهبی و

---

۱. مثلاً تاریخ تطور نشر فارسی که از نفثة‌المصدر نمونه‌های بسیاری ذکر کرده یا کتاب یادداشت‌های حافظ که از شعر حافظ نمونه‌های بسیار آورده است.

عرفانی اصیل خواهد دید و شواهد متعدّدی نیز خواهد یافت. بدین ترتیب مقصود من از جادوی زبان این نیست که کلام بزرگان تا چه حد زیبا و ساحر و افسون‌کننده است و خواننده را مسحور زیبایی خود می‌کند. واژه علاوه بر معانی مختلف و داشتن مترادفات و متضادها به لحاظ ظاهر هم مثلاً ابدال و تحریف و قلب و امثال این‌ها یک لغت نیست هاله‌یی از لغات است با اشکال و معانی متفاوت که گاهی درهم پیچیده می‌شوند و در ذهن مفاهیم عجیب و دور از انتظاری ایجاد می‌کنند و ما به آن جادوی زبان می‌گوییم، جادوی زبان با ابزار مختلفی که دارد (ایهام تناسب، ایهام تضاد، روابط بینامتنی...) در دل متن حاضر متن غائب را می‌سازد که چه بسا عمیق‌تر از متن بالفعل است.

سیروس شمیسا

فروردین ۱۴۰۰

## فصل اوّل

### کلیات

#### منطق زبان

زبان به لحاظ واژه و جمله و ساخت آن‌ها منطق خاص (آشکار و پنهان) خود را دارد. مثلاً تصوّر که در منطق صورتی است که در ذهن منقّش می‌شود در دستور زبان اسم است. در منطق تصدیق ایجاد رابطه بین دو تصوّر است که در دستور زبان جمله می‌گوییم<sup>۱</sup>. در زبان ادبی که در آن منطق زبان تا حدود زیادی درهم شکسته می‌شود معمولاً معادل اسم مجاز و معادل جمله اسناد مجازی است: بنفشه طرّه مقتول خود گره می‌زد (حافظ) صفت مشبّهه (صفت و گاهی صیغه مبالغه) در فارسی از بن فعل مضارع که به آن الفی افزوده شده است ساخته می‌شود مثل: گویا، زیبا. در زبان دوان داریم اما دوا (به معنی دونده) نداریم چون منطقاً کسی از

مادر دونده زائیده نمی‌شود یا منطقاً نویسا نباید داشته باشیم<sup>۱</sup> مگر آن‌که توجیهی جز صفت مشبّهه داشته باشد.

در ساخت جمله هم نظم‌های گوناگونی داریم. مثلاً در فارسی متعارف نخست فاعل و سپس مفعول و سپس فعل می‌آید. اگر از این ساخت مرسوم تجاوز کنیم، معنی جمله تغییر می‌کند که در علم معانی بررسی می‌شود مثلاً به جای من کتاب را آوردم بگوییم کتاب را من آوردم که یک معنی آن این است که من آوردم نه کس دیگر.

فلاسفه زبان هم در مطابقت برخی از انواع جملات با ساخت حقیقت هستی بحث‌هایی دارند مثلاً برتراند راسل به دو نوع قضایای اتمی و مولکولی معتقد است. ارسطو انسان است یک قضیه اتمی است که نمی‌توان آن را کوچک‌تر کرد اما ارسطو و سقراط انسانند قضیه مولکولی است. به نظر راسل واقعیت‌های جهان تماماً اتمی هستند نه مولکولی و در جهان هیچ امر کلی وجود ندارد<sup>۲</sup>.

خارج شدن از ساخت‌ها و معانی و دلالات متعارف واژه یا جمله که در ادبیات به آن هنجارشکنی و خروج از نرم می‌گویند معمولاً در علم معانی حدود و ثغور تقریباً شناخته شده‌یی دارد، اما گاهی فراتر از این حوزه، بین واژه‌ها و جملات رابطه‌هایی (چه آشکار و چه پنهان) ایجاد می‌شود که به ظاهر، منطق مشخصی ندارد و گویی حاصل تصادف است ولی به هر حال معانی و دلالات غریب و شگفت‌انگیزی ایجاد می‌کند که ما به آن جادوی زبان می‌گوییم. جادوی زبان امکانات بالقوه‌یی در بطن زبان است که گاهی دانسته و نادانسته فعال و آشکار می‌شود. بسیاری از کنش‌های جادوی زبان

۱. هرچند در این بیت آمده است:

چرا آن قبله دین نانویسا بود و ناخوانا

اگر بودی کمال اندر نویسایی و خوانایی

۲. رک: نقد ادبی، ص ۴۱۰.

قابل توجیهات ادبی و حتی عقلانی نیست. به قول یونگ «عناصر خلاق خردگریز که با وضوح بیشتر در هنر ظاهر می‌شوند، سرانجام همه کوشش‌های خردگرایی و عقلانیت را با شکست روبه‌رو می‌کنند»<sup>۱</sup>.

### قدرت جادویی کلمه، نام

ارنست کاسیرر نشان داده است که بین کلمه و آفرینش ارتباط است.<sup>۲</sup> در انجیل یوحنا آمده است که در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. شبیه به این، در یک متن سرخ‌پوستی هم آمده است.<sup>۳</sup> در انجیل برای کلمه، لغت یونانی لوگوس آمده است که مبهم است و معانی متعددی چون منطق و خرد و سخن و امثال این دارد. معادل لاتینی آن Verbum است که هم عمل (فعل) است و هم لفظ و کلمه.

زیرساخت اساطیری وَعَلَّمَ الْإِنْسَانَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (البقره ۲، آیه ۳) این است که خداوند آدم را آفرید و کلمه یعنی لوگوس یا دانش و توان نامگذاری را در اختیار او قرار داد تا خود امور خود را اداره کند. ارنست کاسیرر می‌گوید که به نظر برخی از قبایل سرخ‌پوست، نیای بنیانگذار، انسان و طبیعت را آفرید و دیگر در کار او دخالت نکرد بلکه به جای خود واژه‌ها را به قومش داد تا بتوانند بر طبیعت نظارت کنند.<sup>۴</sup> او به خوبی نشان داد<sup>۵</sup> که قبل از نامگذاری، اشیا از آدمی بیگانه بودند و با نامگذاری بود که آدمی آن‌ها را آشنا و از خود می‌کرد. باری اسم همان مسمی بود.

۱. جهان‌نگری، کارل گوستاو یونگ، ترجمه جلال ستاری، توس، ۱۳۷۲، ص ۳۰.

۲. زبان و اسطوره، ۹۸ - ۹۹.

۳. همان، ص ۹۸.

۴. همان، ص ۱۱۷ - ۱۱۸، ظاهراً لغة معرب لوگوس است.

۵. همان، مقدمه مترجم، ص ۱۵.

بدین ترتیب می‌توان گفت که تسخیر جهان همراه با نامگذاری اتفاق افتاد. نام بر صاحب خود مؤثر است. لذا اسم رجال بزرگ را بر کودکان می‌گذارند تا مثل آنان شوند.<sup>۱</sup> از جمله اسم پدر بزرگ را بر کودک می‌گذاشتند. در جنگ‌ها پهلوانان اسم خود را پنهان می‌کردند چون اعتقاد بر این بود که دانستن اسم عین شناختن مسمی است. کاسیر می‌گوید در یک افسانه مصری آمده است که ایزیس خورشید را فریب می‌دهد تا نامش را به او بگوید و به این ترتیب بر همه خدایان پیروز می‌شود.<sup>۲</sup>

در جنگ رستم با اشکبوس کشانی، رستم اسم خود را پنهان می‌کند و در پاسخ اشکبوس که از رستم پرسیده بود نام تو چیست؟:

بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست  
شاهنامه، ج ۴، داستان کاموس کشانی، ب ۱۲۷۷

گفته بود:

مرا مام من<sup>۳</sup> نام مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترگ تو کرد

همان، ب ۱۲۷۹

نام جدید معادل تولد جدید است. در برخی از قبایل کوتا نوآموز آیین شمنی و سحر و جادو را کتک می‌زنند «و گفته می‌شود که آن‌ها نام قدیمی او را «می‌کشند» تا بتوانند نام دیگری به او بخشند»<sup>۴</sup>. میرچیا الیاده چند جای دیگر هم به تغییر نام رازآموز که در حال تبدیل شدن به وجود تازه‌یی است اشاره کرده است از جمله می‌گوید آیین‌های ورود به انجمن سری با رازآموزهای قبیله ارتباط دارد از قبیل تحمیل نامی جدید و فرا گرفتن زبانی

۱. همان، ص ۱۰۶.

۲. همان، ص ۱۰۲.

۳. متن: مادرم.

۴. اسطوره، رؤیا، راز، میرچیا الیاده، ص ۲۱۲.

سرّی<sup>۱</sup>. در شاهنامه هم چند مورد به دو اسم داشتن اشاره شده است. از جمله خسروپرویز که اسم پسرش را شیرویه گذاشت اما اسم دوره پادشاهی او را قباد معین کرد که کسی از آن مطلع نبود:

|                               |                            |
|-------------------------------|----------------------------|
| نبود آن زمان رسم بانگ نماز    | به گوش چنان پروریده به ناز |
| یکی نام گفתי مرا و را پدر     | نهسانی دگر، آشکارا دگر     |
| نهانی بگفתי به گوش اندرون     | همی خواندی آشکارا برون     |
| به گوش اندرون خواند خسرو قباد | همی گفت شیروی فرّخ نژاد    |

ج ۹، پادشاهی خسروپرویز ب ۳۱۷۱

ظاهراً وقتی کودکی متولد می‌شد در گوش او نام آرمانی او را می‌گفتند یعنی هویتی که در آینده باید پیدا کند و سپس یک نام دیگر را که نام عادی او بود بلند می‌گفتند.

میر چیا الیاده می‌نویسد: در میان برخی از اقوام بومی استرالیا طلبه راه سحر و جادو وقتی از جنگل باز می‌گردد انسان دیگری است به نحوی که «نام‌های راستین ایزدان» را می‌داند. به رازآموزان نام تازه‌یی گذاشته می‌شود که نام واقعی آن‌ها در آینده است. در بیشه معمولاً زبانی جدید یا حداقل واژگان اسرارآمیزی را که تنها رازآموختگان از آن اطلاع دارند می‌آموزند<sup>۲</sup>. این‌ها همه در مقطع بلوغ رازآموز اتفاق می‌افتد.

در ایران نام جن را نمی‌بردند چون ممکن بود حاضر شود. در گیلکی «اوشانان» (= آنان) می‌گفتند. نام زن را نمی‌بردند چون اسم خود مسَمّی است، لذا در محاورات عادی هم اسم برخی مکان‌ها مثلاً مستراح یا فضله را نمی‌برند و این اسم‌ها مدام تغییر می‌کند.

۱. همان، ص ۲۱۳.

۲. اسطوره، رؤیا، راز، صفحات ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶.

به سبب اعتقاد به همین نیروی جادویی کلمه بود که گاهی بر کودکان نام نمی گذاشتند چنان که اتسز (از شاهان خوارزمشاهی) در ترکی جغتایی به معنی بی نام است. فریدون زمانی که می خواست برای سه پسر خود همسر انتخاب کند هنوز بر پسران نامی ننهاده بود:

پدر نوز نا کرده از ناز نام      همی پیش پیلان نهادند گام

شاهنامه، ج ۱، فریدون، ب ۵۳

دختران سرو پادشاه یمن هم که قرار بود همسر این سه پسر شوند هنوز نامی نداشتند چنان که جندل فرستاده فریدون می گوید:

مر آن هر سه را نوز نا کرده نام      چو بشنیدم این، دل شدم شادکام  
که ما نیز نام سه فرخ نژاد      چو اندر خور آید نکردیم یاد

ج ۱، فریدون، ب ۸۵

البته شاید مراد آن نام آرمانی که مربوط به هویت صاحب نام در آینده است باشد. اسکیموها در زمان پیری اسم خود را عوض می کنند به این امید که با نام تازه زندگی تازه‌یی پیدا کنند. اسم شاه سلیمان صفوی در آغاز شاه صفی بود، اما چون همیشه بیمار بود به توصیه منجمان نام خود را عوض کرد و با نام جدید شاه سلیمان یک بار دیگر تاجگذاری کرد.<sup>۱</sup>

نام‌ها در اصل وصف یا لقب بود که هویت شخص است که در طی عمری با زحمت به دست آمده و نباید تبدیل به دشنام (دژ + نام) شود. گردیه به بهرام چوبینه می گوید:

چه گویند چوبینه بدنام گشت      همه نام بهرام دشنام گشت

شاهنامه، ج ۹، پادشاهی خسرو پرویز، بیت ۴۷۱

امروزه معنی بسیاری از اسم‌های قدیمی را می‌دانیم مثلاً هوشنگ کسی است که خانه‌های خوب می‌ساخت یا خسرو کسی است که درمورد او نیک می‌گویند.

نام در یونانی Onoma، Onym و Onamato است که معادل آن‌ها در لاتین Nom، Nomen و Nemis است. اما Nom و Nomos در یونانی به معنی قانون است، مثلاً Astronomy به معنی قانون ستاره‌هاست.

بدین ترتیب می‌توان پنداشت که اسم کسی باید دلالت بر قوانین آن شخص داشته باشد مثلاً خسرو که نیک‌نام است باید قوانین نیکی را رعایت کند و از همین روی بر افراد اسم‌ها و القاب نیک می‌گذاشتند. در طی زمان اسم و مسمی از هم جدا شد و صاحبان اسم دیگر قوانین مربوط به اسم خود را رعایت نمی‌کردند زیرا دیگر اساساً معانی اسم‌ها را نمی‌دانستند.

چنان‌که قبلاً بیان شد اعتقاد به این که اسم و مسمی یکی است در میان مردم باستان مخصوصاً جادوگران و ساحران شیوع داشت. ماکس مولر اسطوره‌شناس بزرگ هم می‌گفت nomina numina که به همین معنی یکی بودن اسم و مسمی است.

این که دشنام این همه باعث آزرده‌گی می‌شود به سبب این است که برای کلمه تأثیر قائل بودند و لذا اگر کسی بگوید چنین و چنان می‌کنم مثل این است که آن اعمال را انجام داده است.

## تخلص

از آنجا که شعر هم در معانی و کارکردهای کهن خود از اعمال جادوگری بود طبیعی است که در آن شاعر از اسم اصلی خود استفاده نکند. فریزر دربارهٔ ممنوعیت استفاده از اسم اصلی در نزد بشر باستانی در کتاب شاخهٔ زرین (ص ۲۷۱ - ۲۸۵) گزارش‌های بسیار جالبی دارد که خلاصهٔ آن‌ها در این جا ذکر می‌شود:

انسان بدوی اسم خود را بخشی از خود می‌دانست و از این رواج آن مراقبت می‌کرد. اسم هم مثل چشم و دندان جزئی از او بود و نباید آسیب می‌دید. بومیان استرالیا معتقدند که اگر دشمن اسم شخص را بداند می‌تواند به شخص آسیب برساند. در قبایل استرالیا هرکس به جز نام علنی خود که از آن استفاده می‌کند یک اسم مخفی هم دارد که جز نزدیکان کسی از آن خبر ندارد.<sup>۱</sup> در عصر باستان هم چنین بود و هرکس دو نام داشت. کودک برهمن هم دو اسم داشت. از اسم سرّی او فقط در آیین‌ها و مراسم مثلاً ازدواج استفاده می‌شد.<sup>۲</sup> اگر غریبه‌یی اسم یک آروکانی را پیرسد، خواهد گفت اسم ندارم. بسیاری از بیگانگان گمان کرده‌اند که آنان اسم ندارند یا اسم خود را فراموش کرده‌اند، اگر از یک جنگاور قبیله‌یی بخواهند که اسمش را بگوید این خواهش با امتناع صریح او و یا به این بهانه که او نمی‌تواند منظور دقیق گوینده را دریابد رویه‌رو می‌شود.<sup>۳</sup> این سؤال که اسمت چیست؟ پرسش بسیاری ادبانه‌یی در جامعه جومی است. وقتی نام حقیقی کسی باید مسکوت و پنهان بماند، غالباً مرسوم است که او را با لقب یا شهرت دیگری بنامند. از جمله شخص را به اسم بچه‌اش پدر فلانی می‌نامند.<sup>۴</sup> عزاداران در نیکوبار اسم خود را عوض می‌کنند تا توجّه ارواح را جلب نکنند و به همین قصد با تراشیدن موی سر تغییر ظاهر می‌دهند تا روح قادر به شناختنشان نباشد. در بین بومیان پویا لوپ برانگیختن مرده به این معنی بود که نام او را روی کس دیگری بگذارند تا عملاً تجسّد و تجسم او باشد زیرا براساس فلسفه وحشیان اسم اگر نه روح شخص، باری جزء

۱. چنان که نام مخفی شیرویه پسر خسروپرویز قباد بود که در پادشاهی او اعلام شد.

۲. شبیه به داستان خواستگاری پسران فریدون از دختران شاه یمین.

۳. چنان که رستم اسم خود را به اشکیوس کشانی نگفت.

۴. چنان که در عربی مرسوم است: ابوجواد.

مهمی از وجود اوست. نام پادشاه داهومی همواره پنهان می ماند تا به او گزند نرسد. نام‌هایی که اروپاییان با آن شاهان داهوی را می شناسند نه نام واقعی آنان بلکه لقب آن‌ها یا به قول بومیان «نام قوی» آن‌هاست. به نظر بومیان این القاب خطری ندارد زیرا لقب مانند نام اصلی ارتباط حیاتی با شخص ندارد.

بدین ترتیب قانون تابو در مورد اسم هم هست، چنان‌که در مورد اسم خدا در برخی از آیین‌های باستانی بوده است. در روم باستان درباره شهر رُم یک اسم سری یا تابو بود که فقط عده کمی از آن مطلع بودند. گاهی بیان آن باعث مجازات‌های سخت حتی اعدام بود. این اسم تابو که آگاهی از آن دشمنان رُم را به سلاحی قوی مجهز می کرد Amor (عشق) بود که قلبِ Roma است<sup>۱</sup>.

### شاعر یا ساحر؟

در شعر بین کلمات، روابط و تناسبات متعدّد لفظی (موسیقایی) و معنوی (توسّع و انتشار معنا) ایجاد می شود که گاهی حیرت‌انگیز است. در مورد کسانی چون حافظ می توان پنداشت که او گاهی عالماً عامداً این روابط گسترده هنری را ایجاد کرده است. حافظ به سبب وسعت معلومات و آشنایی عمیق با قرآن و معارف اسلامی و زبان و ادبیات عربی و فارسی احتمالاً به بسیاری از این تناسبات آگاه بوده است. امّا گاهی شبیه به همین روابط و تناسبات در اشعار شاعرانی (مثلاً فروغ فرخزاد) دیده می شود که نمی توان پنداشت که آگاهانه صورت پذیرفته باشد. در این صورت باید چگونه مطلب

1. *Words and Their Use*, p. 76.

را توجیه کرد؟ آیا مثلاً شاعر زمانی این معانی پنهان واژه‌ها را از کسی شنیده یا در جایی خوانده بود و در خاطره پنهان او باقی مانده بود یا بگویم زبان فارسی به سبب تاریخ درازش - سابقه زبان‌های باستانی و آمیزش با زبان عربی - بالقوه حامل معانی و وجوه بیانی متعدد شده است. اما در سخن هرکسی چنین امکانات و توسعه‌ای دیده نمی‌شود. به نظر می‌رسد هر توجیهی که مطرح کنیم جای چون و چرا خواهد داشت. من بیشتر به این نظریه ظاهراً غیرمنطقی متوسل می‌شوم که ذهن شاعران بزرگ که هنوز فضای دوران اساطیر را فراموش نکرده است تمامی خاطرات و پیشینه زبان را به یاد دارد. روح در لحظه سرایش در یک حالت جادویی قرار می‌گیرد و روابط ناخودآگاه زبانی بر اثر قدرت جادویی زبان - که ظاهراً توجیه و تفسیر منطقی ندارد - ایجاد می‌شود. البته شاعران بزرگ تا حدی این مهارت را در خود تقویت می‌کنند. گاهی کلمات به صورت خانواده و قبایل کهن در ایات (خانه‌ها) و جوامع تفسیری حضور می‌یابند. گاهی بین برخی کلمات این روابط همخوانی آشکار و گاهی نیز پنهان است. ذهن‌های تربیت‌شده گاهی این نظم و نظام‌های کهن جادویی را می‌بینند و حس می‌کنند.

ساحران و جادوگران و پیشگویان جهان باستان معمولاً بی‌اختیار سخنان بی‌ربطی بر زبان می‌راندند که باید تأویل و تفسیر می‌شد. میرچیا الیاده در مورد شمن‌ها می‌نویسد: «ممکن است پسر بچه به کوه‌ها بگریزد و به مدت هفت شبانه‌روز یا بیشتر در آنجا بماند... و سپس ناپاک و خون‌آلود با لباس‌های پاره و موهای ژولیده «همانند یک وحشی» به روستا بازگردد. ده روز پس از این ماجراست که نوایمان آغاز به ادای واژه‌هایی نامنسجم می‌نماید<sup>۱</sup>» او در بحث از طلبه‌های راه جادوگری و شمنیسم از فراگرفتن زبانی سری<sup>۲</sup> سخن می‌گوید:

۱. اسطوره، رؤیا، راز، ص ۷۶.

۲. همان‌جا، ص ۲۱۳.

«در بیشه معمولاً زبانی جدید یا حداقل واژگان اسرارآمیزی را که تنها رازآموختگان از آن اطلاع دارند می‌آموزند.»<sup>۱</sup>

## کلمات مقدس و جادویی

در غالب ادیان کلماتی است که جنبه تقدس، شفابخشی و به طور کلی مؤثر و نافذ دارند. مثلاً در نزد هندوان کلمه OM (اوم) حکم سحر و ورد دارد و مقدس است و بر تلفظ و حتی شکل نوشتاریش تمرکز می‌کنند. اوم را در آغاز کتاب‌های مقدس هندوان می‌نویسند. تقدس این کلمه به حدی است که معتقدند هنگام تلفظ نباید کسی آن را بشنود. لذا در خواندن ود/ها و در زمان ختم آن، این کلمه را به نحوی که کسی نشنود ادا می‌کنند.

آ- براکس اس (A-braxas) هم در آیین غنوسیه مطرح بود و جنبه سحرآمیز داشت.<sup>۲</sup>

اسماء الحسنی یعنی اسم‌های خدا هم چنین است که در هنگام دعا و نیایش بر زبان می‌آوریم: یا واسع (وسعت‌دهنده) یا رازق (روزی‌دهنده) و گویی آن صفت الهی به محض ادا، فعال و متحقق می‌شود.

در ادعیه نیز که برای دفع عقرب یا در امان ماندن از زلزله یا شفا یافتن از مرض و امثال آن‌ها می‌خوانند گویی باور این است که آن کلمات نافذ است و تحقق پیدا می‌کند. مارگیرها با همین ادعیه (عزایم) مار را سحر می‌کردند:

ز صحرا سیل‌ها برخاست هر سو      دراز آهنگ و پیچان و زمین کن  
چو هنگام عزایم زی معزم      به تک خیزند ثعبانان ریمن

منوچهری، دیوان، ص ۶۴

۱. همان، ص ۲۰۶.

۲. با یونگ و هسه، میگوئل سزانو، ترجمه سیروس شمیس، میترا، ۱۳۸۵، ص ۱۸۱.

معزم افسونگر است که خطاب به مار، عزیمت یعنی افسون می خواند و این عزم یا قصد او متحقق می شود.

لذا می کوشیدند که نفرین و امثال آن را نشنوند تا تحقق پیدا نکند. وقتی بهمن زال را اسیر می کند و فرامرز را می کشد. رودابه شروع به نفرین خاندان بهمن می کند. پشوتن توصیه می کند که زود از منطقه خارج شویم:

پشوتن ز رودابه پر درد شد      از آن شیون او رُخش زرد شد  
به بهمن چنین گفت کای شاه نو      چو بر نیمه آسمان ماه نو  
به شبگیر از این مرز لشکر بران      که این کار دشوار گشت و گران

ج ۶، پادشاهی بهمن، ب ۱۶۹ به بعد

در لغات مترادف گاهی این تفاوت هست که یکی بار معنوی و قدسی دارد، لذا شاملو در مرثیه فروغ می گوید: متبرک باد نام تو؛ حال آن که می توانست بگوید فرخنده باد نام تو.

## حروفیه

توجه به جادوی زبان در ایام باستان هم مطرح بود. یکی از گروه های فرهنگی که به این نیرو باور داشتند فرقه حروفیه بود. آنان برای حروف ابجد (الفبا) نیروی جادویی قائل بودند. فضل الله استرآبادی مؤسس این فرقه که در عهد امیر تیمور می زیست کتابی موسوم به *جاودان* کبیر دارد که نوعی تفسیر قرآن است و در آن به اسرار حروف و وحدت اسم و مسمی و از این گونه مسائل پرداخته است. برخی فرقه بکتاشیه را که در حکومت عثمانی در ترکیه می زیستند بقایای همان حروفیه می دانند. در قرآن پژوهی مسئله حروف مقطعه مطرح بود که از دیرباز تاکنون کوشیده اند رمز و راز آن را کشف کنند. به سیمیا هم علم اسرار حروف و اسما می گویند. در سیمیا حروف و اسما طبایع مختلف (آتش، آبی، بادی، خاکی) دارند و با علم به

این اسرار حروف و اسما می‌توان در طبیعت دخالت و تصرف کرد. برخی ابن عربی را هم از معتقدان به سیمیا ذکر کرده‌اند.

## سرودن یا ساختن

چنان‌که گفتیم توجیه مقنعی برای همه پدیده‌های جادویی زبان نیست لذا معمولاً این‌گونه موارد را حاصل تصادف می‌دانند. در مواردی می‌توان گفت که در ذهن ناخودآگاه پرونده زبان به نحو حیرت‌انگیزی محفوظ است. هرچند در خود یک زبان منفرد مثلاً فارسی یا انگلیسی ایجاد شبکه مرموز ارتباطات جادویی ممکن است اما معمولاً این شبکه در زبان‌های مخلوط مثل فارسی مخلوط با عربی به صورت قوی‌تر و گسترده‌تری امکان وقوع دارد. جادوی زبان معمولاً مربوط به جمله است نه کلمه. وقتی گلی را در باغچه‌یی می‌کاریم یک القاء خاص دارد اما وقتی کنار گل‌های دیگر قرار می‌گیرد به القانات آن افزوده می‌شود: تنوع رنگ‌ها، عطرها، وضع باغچه و فضای پیرامون، همه به این القانات اضافه می‌کنند. کلمات هم چنین‌اند و وقتی در متنی کنار هم قرار می‌گیرند شبکه‌یی از القانات که ورای معانی ظاهری است به وجود می‌آید. اکنون سؤال این است که ذهن باغبان تا چه حد در به وجود آوردن این فضا آگاهانه عمل می‌کند؟

در غرب با توجه به ریشه یونانی<sup>۱</sup> اصطلاح شعر ساختن مرسوم است. اصطلاح ایرانی سرودن است که با سروش هم‌ریشه است و یادآور نظریه افلاطون است که علت فاعلی در شعر، جذب و الهام است. در روان‌شناسی جدید جذب مربوط به وقتی است که ضمیر خود آگاه به وسیله ناخودآگاه مضمحل می‌شود.

۱. در یونانی Poicin به معنی ساختن و Poētēs به معنی سازنده است. Poem چیز ساخته شده است.

به نظر می‌رسد ساختن بیشتر ناظر به رویه شعر و سرودن ناظر به درونه شعر باشد. از آنجا که در شعر هم جذبه و الهام و هم هنر و فن و ساختن مطرح است هیچ کدام از دو اصطلاح ساختن و سرودن چنان که باید وافی به مقصود نیستند.

ادّاعای الهام یا وحی که در قدیم مطرح بود:

پرده رازی که سخن پروری است      سایه‌یی از پرده پیغمبری است  
پیش و پسی بست صفت کبریا      پس شعرا آمد و پیش انبیا

مخزن الاسرار، ص ۴۱

امروزه هم مطرح است. ریلکه می‌گفت قصاید ارفنوس به او الهام شده است. یونگ هفت موعظه مرگ را به اسم جعلی فیلمون منتشر کرد. مدّعی بود که این کتاب به او املاء شده و به اصطلاح خود به خود نوشته شده است. خانه پر از سرو صداهاى عجیب شده بود و آرکی تایپ پیر خرد یا پیر روزگاران<sup>۱</sup> آن را به یونگ املاء می‌کرد.<sup>۲</sup>

## محل اعمال جادو

جادوی زبان در هر جای جمله ممکن است اتفاق بیفتد ولی غالباً آنجا که زبان حسّاس یا برجسته و یا غیر منطقی شده و به هر حال توجه را به نحوی جلب می‌کند باید انتظار جادوی زبان را داشت، مثلاً در آن مصراع حافظ: می‌کشیم از قدح لاله شرابی موهوم<sup>۳</sup>، موهوم کمی غرابت دارد لذا می‌توان تخیل کرد که در عالم جادوی زبان مرکّب است از مو (= انگور) و

1. Ancient of Days

۲. رک بایونگ و هسه، ص ۱۰۸.

۳. چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم (خانلری، شماره ۳۶۹).

هوم (نوشابه جادوی سکرآور) یا در این شعر فروغ (فتح باغ) که با زبان امروزی (هرچند فضایی اساطیری) سروده شده است لغت طرّاری کمی غریب است:

وصمیمیت تن هاماں در طرّاری

و درخشیدن عریانی مان

مثل فلس ماهی ها در آب

اگر به دنبال ریشه و معانی طرّاری در فرهنگ لغت برویم متوجه می شویم که با حوض (که ماهی ها در آن هستند) ارتباط دارد. طَرَّ الحوض یعنی حوض را تعمیر و گلکاری کرد.

یا در آن بیت نظیری نیشابوری<sup>۱</sup> که تکدی یعنی گدایی و حاجت خواستن با کنایه دست دراز کردن بیان شده و این دست دراز کردن به پل بستن تشبیه شده است:

دست طمع که پیش کسان می کنی دراز

پل بسته ای که بگذری از آبروی خویش

دراز اگر در ذهن به در + آز تجزیه شود، آز با طمع تناسب می یابد. به همین ترتیب اگر آبرورا به آب + روی تجزیه کنیم پل بستن برای گذشتن از آب است. معلوم نیست چنین شعبده بازی های زبانی در ذهن شاعر صورت گرفته باشد اما در ذهن جنّ شاعر اتفاق افتاده است. جنی شعر در قریحه های بزرگ به صورت پنهان حضور دارد و لذا کلام مدام بین منطق خودآگاه و نیمه آگاه و ناخودآگاه در تردد و خلجان است.

۱. در اشعار معروف (دکتر ضیاءالدین سجادی، پاژنگ، ۱۳۷۴)، ص ۲۷۸، به اسم صائب آمده است.